

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)  
علمی - پژوهشی  
سال ششم - شماره اول - بهار ۱۳۹۲ - شماره پیاپی ۱۹

## بهره‌گیری نظام‌الدین استرآبادی از حسن تعلیل در تصویرسازی با عناصر فلکی<sup>۱</sup> (ص ۱۴۸ - ۱۲۹)

مهدی حمزه پور سویی<sup>۲</sup>  
تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۸/۱۷  
تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/۱۲/۷

### چکیده

حسن تعلیل یکی از صناعات ادبی است که علت هر پدیده را به صورت ادبی و با زبان هنر و تصویر بیان میکند. توجه ویژه نظام‌الدین استرآبادی (متوفی ۹۲۵ ه. ق.) به پدیده‌های فلکی و تصویرسازی با آنها موجب شده است که در دیوان شعر او تغزلهای بسیار زیبایی از توصیف طلوع، غروب و هلال، کهشکان و ... ببینیم. شاعر با مهارت خاصی توانسته است از شگردهای بیانی و بدیعی بهره‌گیری و از موضوعهای معمولی تصاویری بدیع بیافریند، حسن تعلیل و استعاره کنایی (شخصیت بخشی) از آرایه‌های مورد توجه نظام است.

### کلمات کلیدی

نظام‌الدین استرآبادی، حسن تعلیل، تصاویر فلکی، مدح

---

۱. مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری است با عنوان تصحیح انتقادی دیوان نظام‌الدین استرآبادی. استاد راهنما: جناب آقای دکتر علی محمد سجادی  
استاد مشاور: جناب آقای دکتر جلیل تجلیل  
۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران [mehdihamzepoor@yahoo.com](mailto:mehdihamzepoor@yahoo.com)

## درآمد

«نظام الدین بن حسین بن مجدالدین استرآبادی» از شاعران سده نهم و اوایل سده دهم هجری قمری است. (دیباچه نسخه خطی «دستور معما»<sup>۱</sup>) در تذکره‌ها از او با عناوین مولانا نظام الدین

استرآبادی و نظام معمائی و نظام استرآبادی یاد شده است.

نظام تحت الشعاع اوضاع ادبی روزگار به معماگویی گرایش یافت و به نظام معمائی مشهور شد و رساله ای نیز با عنوان «دستور معما» نوشت ولی با ظهور امیرحسین معمائی، نظام و دیگران سپر افکندند<sup>۲</sup>، بعد از آن به قصیده سرایی متمایل شد. او مدتی در هرات، مرکز سیاسی و ادبی روزگار، در خدمت سلطان حسین میرزا معروف به سلطان حسین بايقرا بود و به وزیر دانشمند و ادیب او امیرعلیشیر متخلص به «نواپی» ارادت ویژه‌ای داشت. مدتی بعد به زادگاهش بازگشت، علاوه بر مدح حاکمان استرآباد که راهی برای گذران زندگی بود به منقبت‌گویی پیامبر و اهل بیت روی آورد و در این شیوه از دیگران پیشی گرفت و چنان نام‌آور شد که بیشتر تذکره‌ها، او را شاعری معرفی میکنند که تنها به مدح اهل بیت پرداخته و جز آن شعری نگفته است<sup>۳</sup>. در اواخر عمر تنها به این نوع از شعر بسنده کرد. در سال ۹۱۸ ق مثنوی حماسی دینی سرود به نام «سعادت نامه»<sup>۴</sup> که موضوع آن زندگی پیامبر و مبارزات اوست. «سلیمان و بلقیس» مثنوی دیگری است که نسخه‌های آن حفظ نشده است، نظام الدین استرآبادی در سال ۹۲۵ ق در استرآباد روی در نقاب خاک کشید.

نظام در اشعار خود بویژه در تغزل قصاید، تصاویر بسیار زیبایی از افلاک و اجرام سماوی آفریده است، برای این منظور و خلق تصاویر بدیع از صنعت حسن تعلیل بهره برده است. ذهن شاعر برای هر پدیده‌ای که میبیند دلیلی شاعرانه می‌تراشد و برای آن برهانی غیر عقلی می‌آورد. در این شیوه توجه خاصی به انوری دارد و در چند قصیده از او نام میبرد و ابیاتی را از او تضمین میکند.

با توجه به کثرت مسایل بیانی در دیوان نظام، در این مقاله، مبنای کار را بر معرفی تصاویری قرار داده‌ایم که با اجرام آسمانی و پدیده‌های فلکی مثل طلوع و غروب و خسوف و

۱. دستور معما که رساله ای است در آموزش فنون معما که نسخه های آن به شماره (۴۴ج) و (۵۵۵) در کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است. (فهرست کتابخانه دانشکده الهیات دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۱۵۹)

۲. در نسخه خطی ۲۵۱۴/۱ کتابخانه ملی برگ های ۲۰۰ تا ۲۰۶ نوشته است به نثر از زبان نظام که این موضوع را کامل توضیح داده است.

۳. در تذکره هفت اقلیم می خوانیم: «و او به غیر مدح اهل بیت شعری نگفته، به ترهات اهل دنیا زبان نیالوده...» (هفت اقلیم، رازی، ج ۳، ص ۱۰۷)

۴. مثنوی سعادت نامه، بر وزن خسرو و شیرین (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) هج سمدس مقصور محذوف که موضوع آن زندگی حضرت محمد و جنگ های او است و بیانی حماسی دارد، حدود ده هزار بیت که نسخه ای از آن به شماره (۳۶۴۲) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. (فهرست نسخ دانشگاه تهران: صص ۲۶۴۶ و ۲۶۴۷)

... با بهره گیری از صنعت «حسن تعلیل» آفریده شده است. در شواهد ارائه شده، تصاویر مورد نظر شاعر توضیح داده میشود و در مواردی نیز با شاعران قبل و بعد از نظام مقایسه شده است، گاه ترکیبهای مشترک به کار رفته است و گاه نیز مضامین مشترکند.

در مجموع میتوان تصویر آفرینی با اجرام و پدیده‌های فلکی را یکی از ویژگیهای سبکی او تلقی کرد. تغزل عمده قصاید او با توصیف غروب، وصف شب و طلوع شروع میشود و بعد از تصویرسازیهای بسیار متنوع با تخلصی زیبا به تنه اصلی قصیده وصل میشود. این نگرش خاص او به پدیده‌های فلکی ریشه در نوع نگرش و افکار شاعر و جهان بینی خاص او دارد که بررسی آن فرصتی دیگر میطلبد و از حوصله این مقاله خارج است. شواهد شعری این مقاله در پنج گروه زیر دسته بندی شده است:

۱. آسمان (طلوع، صبح، غروب، شفق، شب)
۲. خورشید و کسوف
۳. ماه (هلال، بدر، هاله، خسوف)
۴. ستارگان (شهاب، خوشه پروین، کیوان، فرقدان ...)
۵. کهکشان

#### ۱. الف: چرخ، فلک

در شواهد زیر شاعر برای شکل و رنگ و کارکرد آسمان و فلک دلایل ادبی می آورد تا بدان وسیله با مبالغه و اغراق به مدح و ثنای ممدوح و یا منقبت‌گویی بزرگان دینی بپردازد. با به کارگیری این شگرد بیانی شاعر از موضوعی واحد بارها تصاویر زیبا و مضمونهای بدیع می‌آفریند.

#### \* جام نگون

روزگار در بزم محبت امام علی (ع) باده مهر را لاجرعه سر کشیده و جام را نگون انداخته است:

گردون مگو، که دور به بزم محبتش لاجرعه خورده باده، نگونسار کرده جام<sup>۱</sup> ۲۰س

#### \* محمل خورشید

در مدح حضرت علی (ع) می گوید، سلطان کشور (خورشید) صبحگاه برای طواف کعبه کوی تو عازم میشود و برای این سفر، محمل از چرخ می بندد:

بهر طواف کویت ای کعبه سعادت سلطان کشور صبح بندد ز چرخ، محمل<sup>۲</sup> ۳۲س

۱. مثالا از این دو نسخه انتخاب شده است: ۱- نسخه خطی شماره ۸۲۶ کتابخانه مجلس که در تصحیح دیوان، نسخه اساس قرار گرفته و حرف (س) برای آن انتخاب شده است. ۲- نسخه شماره ۲۵۱۴ کتابخانه ملی که حرف (ی) برای آن در نظر گرفته شده است. شماره درج شده در برابر بیت‌ها شماره برگه در نسخه خطی می باشد.

### \* قلعه قلعی

علی(ع) اگر به روز کین اسب بتازد قلعه قلعیوش گردون از جا کنده میشود :  
گر شوی یکدل به کین ، یابد ز سم دلدلت<sup>۱</sup> قلعه قلعیوش گردون خضرا انقلاع<sup>۴۵</sup>  
ترکیب «قلعه قلعی» را نظامی در مخزن الاسرار چنین به کار برده است:  
دست درین قلعه قلعی برآر پای درین ابلق ختلی درآر (مخزن الاسرار مقلت نوزدهم)

### \* آس<sup>۲</sup>

آسمان در چرخش مدام خود همانند آسیابی، انسانها را همانند دانه‌ای در میان صفحه های خود نابود میکند :

گرد از تخم بنی آدم برآرد آسمان دانه کی ماند به حال خویشتن در زیر آس<sup>۸۱</sup>  
\* کوره ؛

با دم صبح (والصبح اذا تنفس) کوره گردون شعله ور میشود و ستارگان شررسان از آن بیرون میریزند :

ز جوف کوره گردون ، ستاره شرر سان ریخت هر سو از دم صبح<sup>۹۸</sup>

### ب: طلوع

تغزل هشت قصیده در دیوان نظام وصف طلوع و زیباییهای آن است که یاد آور قصاید خاقانی است، علاوه بر آنها در ابیات دیگری نیز از این موضوع تصاویری بدیع نقش زده است، چند بیت را می‌بینیم :

\* خون دماغ شدن افق شرق(رعاف)؛ هنگام طلوع افق شرق غرق در خون میشود گویی کوهستان شرق به بیماری رعاف مبتلا شده است .

دامن صحرای چین گشت پر از خون، مگر بینی کهسار شرق بود به رنج رعاف<sup>۴۲</sup>

### \* بچه انداختن شب آبستن ؛

شب آبستن از بیم هیبت ذات حضرت احدیت بچه خود را سقط میکند و خورشید بچه اوست که در افق خون آلود مشرق دیده میشود .

۱. ماده استری شهباء که از آن پیامبر اسلام بوده است . نام ماده استر سپید به سیاهی مایل که حاکم اسکندریه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده بود، آن حضرت به امیرالمؤمنین بخشیده برای سواری .

۲. دو سنگ گرد و پخ برهم نهاده و زیرین را در میان میلی آهنین و جز آن از سوراخ میان زیرین درگذشته و سنگ زیرین بقوت دست آدمی یا ستور یا باد یا آب و بخار و برق گردد و حبوب و جز آن را خرد یا آرد سازد. آنچه را به دست گردد، دست آس و آسدست ، و آنچه را با آب گردد آب آس یا آسیاب یا آسیا و عرب طاحونه و ناعور و آنچه را بباد گردد بادآس و آسیاچرخ و آس باد و رحی الريح نامند، و آس بستور گردنده و نیز آس بزرگ را خراس و ستورآس گویند و آس با شتر گردنده را عرب طحانه و طحون گویند.(دهخدا)  
۳.خون از بینی آمدن .

گهی افتد ز هول هیبتش در عرصه مشرق جنین خاوری آلوده با خون از شب حُبلِی<sup>س۴۸</sup>  
\* دانه چینی مرغ چین؛ بوم شب در زیر بام خاک نهان میشود و مرغ چین (خورشید)  
دانه ستاره‌ها را بر می‌چیند:

در زیر بام خاک، نهان گشت بوم شب انجم شدند چینه منقار مرغ چین<sup>س۵۹</sup>  
\* کارگاه جامه بافی؛

سحرگاه پرتوهای طلایی خورشید، آسمان را به کارگاه جامه بافی تبدیل میکند:  
شعشه زد آفتاب، خانه پر روزه گشت ز خیط الشعاع، کارگاه جامه باف<sup>س۴۲</sup>

ج: صبح، سحر

\* سپیداب؛

سحر مشاطه‌ای است که با سپیداب صبح از رخ عروس جهان خال شب را می‌زداید:  
مشاطه سحر به سپیداب صبحدم برد از رخ عروس جهان خال عنبرین<sup>س۵۹</sup>  
شاهد گیتی که بر رخساره بودش خال شب با سپیداب سحر بزود آن خال از عذار<sup>س۱۳۴</sup>  
«سلمان ساوجی» در منظومه «جمشید و خورشید» این مضمون را در قالب رباعی  
ریخته است:

از رنگ بیاض رویت ای رشک قمر وز عکس گل جمالت ای غیرت خور  
مشاطه آفتاب بر روی افق سرخاب و سپیداب کشد شام و سحر  
(جمشید و خورشید ص ۱۶۳)

\* شیر؛

در مدح حضرت علی (ع) می‌گوید: در برابر رای تو، خورشید طفل شیرخواره‌ای است که  
هنوز پیرهنش به شیر صبح آلوده است:

مهر را کالوده پیش پیرهن با شیر صبح نزد رای تست آن طفلی که باشد در رضاع<sup>س۷۳</sup>  
\* مرهم کافوری؛

در سرزنش دنیا و توصیه به کناره‌گیری از آن می‌گوید: چون دلت از این دنیا زخم خورده  
است، سحرگاه در این حقه میناگون مرهم کافوری صبح میبینی.

زخمناک است دلت، مرهم کافوری صبح زان، سحرگاه درین حقه مینا یابی<sup>س۸۵</sup>

\* دیبای صبح؛

چاک شد جیب تحمل تا که از دیبای صبح در بر شخص زمان خیرالثیاب انداختند<sup>س۱۲۵</sup>  
تشبیه «دیبای صبح» را در دیوان سلمان در این بیت میبینیم:

دیبای صبح را دل او بافته است پود اکسون شام را غضبش تافته است تار (دیوان ص ۵۲۴)

«خیرالثیاب» کنایه است از لباس سفید، خاقانی در بیتی این عبارت را چنین به کار برده است:

شاخ جواهر فشان ساخته خیرالنثار سوسن سوزن نمای دوخته خیرالثیاب (دیوان ص ۴۲)

### د: غروب

در اینجا تغزل یکی از قصاید را تا بیت تخلص می‌بینیم. موضوع قصیده مدح امام علی (ع) است، قصیده با وصف غروب و آغاز شب شروع شده و در هر بیت با بهره‌گیری از «حسن تعلیل» تصویری بدیع نقش زده است که باید آن را در ذهن دید و تصور کرد چرا که شعر از حالت یک بعدی و خطی، خارج شده و به مفهومی چند بُعدی دگرگون شده است که باید آن را در ذهن تماشا کرد:

زورق زرین طناب (خورشید) در گرداب فلک غرق میگردد و در میان امواج تاریک شب حباب ستاره‌ها نمایان میشود، دهر از هجر مهر سیاه میپوشد، شاهد روز نقابی شیرنگ به چهره میزند، شمع جهان تاب (خورشید) میمیرد، دود آن (شب) به چرخ می‌رود، از سوز آن اشک (شهاب) از چشم فلک میریزد، تُرک روز (خورشید) در ابتدای شب به خواب می‌رود چرا که ساغری (هلال) از عقیق مذاب (شفق) نوشیده است.

سطل طلائی (خورشید) از گردش روزگار بازهم در آب فرو می‌رود و دسته نقره ای (هلال) آن از آب بیرون میماند، روزگار برای راندن مگسان (ستاره‌ها) آستین (کلهکشان) می‌افشاند ولی شهپر زرین ذباب (هلال) در شهد شفق برجای میماند، از هر سو برای تماشای زیباروی شب (ماه) چشمها (ستارگان) باز میشود ولی او خود را از دیده‌ها نهان میکند. آسمان که شراب شفق نوشیده است، اینک در حال سرمستی رازهایش (ستارگان) برملا میشود. لشکریان شب می‌رسند و آسمان از ترس غارتگری آنان، مشربۀ لعلگون (خورشید) خود را در زیر خاک نهان میکند، تیغ زن ملک روز (خورشید) سر خود را نهان میکند گویا از غضب بوتراب (علی ع) هراسیده است.

غرقه شد از موج آن خاست ز هرسو حباب<sup>۵۲</sup>  
روز شد از زلف شب گلرخ مشکین نقاب  
اشک به رخساره‌اش گشت دوان از شهاب  
داشت به سر ساغری پر ز عقیق مذاب  
گشت نمایان همین دسته سیمین ز آب  
ماند به شهد شفق شهپر زرین ذباب  
گلرخ این جلوه گه کرد ز غیر اجتناب

دی چو به گرداب چرخ، زورق زرین طناب  
دهر شد از هجر مهر ماتمی تیره روز  
شمع جهانتاب مُرد، دود برآمد به چرخ  
رفت فرو تُرک روز اول شب، کز هلال  
باز نهان شد در آب سطل زر از دور چرخ  
بر مگس از کلهکشان دَور فشانند آستین  
بهر نظاره شد از هر طرفی دیده باز

شد ز شراب شفق روی هوا لاله‌گون      راز نهانی که داشت ساخت عیان از شراب  
لشکر شب در رسید از پی حفظ، آسمان      کرد نهان زیر خاک مشربۀ لعل ناب  
ساخت سرخود نهان، تیغ زنِ مُلکِ روز      داشت هراسی مگر از غضب بوتراب

استعاره‌های خورشید: زورق زرّین طناب؛ شمع جهان تاب؛ سطل زر؛ مشربۀ لعل.  
استعاره‌های هلال: ساغر؛ دستۀ سیمین؛ شهپر زرّین ذباب.  
استعاره‌های ستاره: حباب؛ دیده؛ مگس؛ راز.  
دود استعاره از شب؛ اشک استعاره از شهاب؛ عقیق مذاب استعاره از شفق.  
استعاره مکنیه (تشخیص): زلف شب؛ به ماتم نشستن دهر، مشکین نقاب شدن روز؛  
گریستن چرخ؛ ترک روز؛ آستین افشانی دور؛ نظاره کرده ستاره‌ها؛ گلرخ مشکین نقاب؛  
لاله گون شدن روی هوا؛ لشکر شب؛ آسمان؛ تیغ زدن ملک روز.  
اضافۀ تشبیهی: شهد شفق؛ گرداب چرخ؛ شراب شفق؛  
فراموش نکنیم که حسن تعلیل در همه این ابیات آرایه اصلی است.

#### ذ: شفق

#### \* دامن جلاد:

سرخی افق از شفق نیست بلکه دامن جلاد روزگار همیشه به خون انسانها آلوده است:  
شفق به چرخ نباشد عجب که نیست غریب      اگر به خون بود آلوده دامنِ جَلّاد<sup>۸۲</sup>  
«وحشی بافقی» در مدح علی (ع) میگوید اگر هندوی فلک به پاسبان درگه تو سر فرو  
نیارد جلاد فلک او را با طناب کهکشان به دار میکشد:  
گر نیارد سر فرو با پاسبان درگهت      هندوی گردنگش کیوان درین حصن حصین  
از طناب کهکشان جلاد خون ریز فلک      برکشد او را به حلق از پیش طاق هفتمین  
(دیوان ص ۲۲۳)

«صائب» در بیت زیر شفق را به «دامن قصاب» تشبیه کرده است:  
شیرِ مستِ فیض شو از جوی شیرِ روشنش      تا نگشته از شفق چون دامنِ قصابِ صبح  
(دیوان ج ۲ ص ۱۱۹)

\*گریۀ ملایک: در مرثیه شهدای کربلا میگوید: سرخی شفق گواه این مطلب است که  
فرشتگان در سوگ شهدای کربلا خون میگیرند:  
زین درد ساکنان فلک در مصیبتند      بر گریۀ ملایکه، خون شفق گواست<sup>۸۳</sup>  
و در بیت دیگر همین قصیده میگوید: فرات با فغان و ناله ماجرای کربلا را به سپهر  
تعریف میکند:

آب فرات هست به افغان، که متصل با گردش سپهرش ازین قصّه ماجراست  
 آفتاب از آن روز که این رفتار ناپسندِ فلک، نسبت به شهدای کربلا را دید از تعجب مو  
 برتنش راست گشته است :

تا آفتاب این خنکی دید از فلک مو بر تنش ز شعله نظر کن که گشته راست  
 \* گوشمال فلک؛

در مدح امیر علیشیر نوایی میگوید: این سرخی که بر بناگوش هلال میبینی شفق نیست  
 بلکه دست سرور دوران، فلک را گوشمالی داده است :

از شفق شب نیست سرخی بر بناگوش هلال داده دست سرور دوران فلک را گوشمال<sup>۱۲۹</sup>س

#### ر : شب

وصف غروب و شب از مضمونهای مورد علاقه نظام است و در تغزل یازده قصیده، و صف  
 غروب و آغاز شب را به تصویر کشیده است. ابیاتی از تغزل قصیده‌ای را می‌بینیم که آغاز  
 شبی را به تصویر کشیده است که هلال ماه نو نیز در افق پیداست.

هنگام غروب طشت فلک (خورشید) از بام می‌افتد و رازهایش (ستاره‌ها) برملا میشود،  
 روزگار از هاون زمرد رنگ آسمان به روی صفحه کافور روز، مشک سوده شب را میپاشد،  
 مشاطه سپهر بر چهره زیباروی روز، نقاب غالیه فام (شب) میزند، آسمان شعبده باز هزاران  
 لعبت سیمابگون (ستاره) از پرده برون می‌آورد، سپهر دامن سیاه خود را بر روی مجمر  
 آتشین خورشید می‌اندازد و از گرمای آن عرق (ستاره) در چهره‌اش مینشیند، شفق، می‌لاله  
 رنگی را در قرح به یک سو منحرف شده (هلال) نمایان میکند، قضا با خطوط شهاب بر  
 صفحه زنگارین شب، جدول سیمین رسم میکند.

نماز شام که طشت فلک فتاد از بام	فکند پرده ز رخسار راز خویش تمام <sup>۸۹</sup> س
زمانه ریخت ازین هاون زمرد رنگ	به روی صفحه کافور مشک سوده شام
سپهر ساخت چو مشاطگان چابک دست	نقاب شاهد روز، از پرند غالیه فام
ز پرده کرد برون آسمان شعبده باز	هزار لعبت سیمابگون سیم اندام
سپهر دامن خود را بر آتشین مجمر	فرو فکند و برون آمدش عرق ز مسام
شفق نمود می‌لاله گون کم‌قدری	که جمع گشته به یک سوی منحرف شده جام
قضا کشید ز خط شهاب، جدول سیم	برین صحیفه زنگار، مختلف ارقام

استعاره‌ها : طشت فلک = خورشید ؛ هاون زمرد رنگ = آسمان ؛ صفحه کافور = روز ؛  
 شاهد روز = خورشید ؛ پرند غالیه فام = شب ؛ لعبت سیمابگون = ستارگان ؛ آتشین مجمر =



خورشید ؛ عرق = ستارگان ؛ می لاله گون = سرخی افق ؛ به یک سوی منحرف شده جام = هلال ؛ صحیفه زنگار = آسمان شب .  
طشت از بام افتادن کنایه از برملا شدن اسرار است. حسن تعلیل در تمامی ابیات به چشم میخورد .

علاوه بر تغزل قصاید در جای جای اشعار نظام توجه به آسمان حضوری پر رنگ دارد به ویژه که شکوه از تقدیر و فلک و سرنوشتی که برای انسان رقم میزند از موضوعات محوری شعر اوست . ابیاتی دیگر از تصاویر شب :

#### \* خال عنبرین عروس جهان ؛

مشاطه سحر با سپیداب صبح از رخ عروس جهان خال عنبرین را پاک میکند :  
مشاطه سحر به سپیداب صبحدم برد از رخ عروس جهان خال عنبرین<sup>۵۹</sup>  
«محتشم کاشانی» در قصیده توحیدیه خود در شانزده بیت طلوع را به تصویر کشیده است که مضامین آن شبیه به تغزلهای نظام است از جمله این بیت :  
هزار چشم ز انجم گشوده بود هنوز که بُرد دزد سحر خال شب ز روی هوا  
(دیوان محتشم ص ۱۲۶)

#### \* عنبر شب ؛

آسمان برای سوزاندن عنبر شب مجمر طلایی خورشید را به زیر دامن گرفت :  
آسمان بهر عطر عنبر شب زیر دامن گرفت مجمر زر<sup>۱۲۳</sup>  
«عطار» در غزلی این موضوع را چنین سروده است :  
عنبر شب چو سوخت ز آتش صبح بوی عنبر ز گلستان برخاست (دیوان ص ۱۵۳)  
«انوری» این مضمون را به این شکل پرداخته است :  
هر صبحدم بسوزد بهر بخور او مشک سیاه شب را در مجمر آفتاب (دیوان ص ۲۰)

#### \* طره شب

شبانگاه طره مشکین عروس شب را بافتند و سحرگاه از آن زیباروی مشکین طره ، نقاب انداختند:  
دوش چون در طره شب پیچ وتاب انداختند روز از آن طره مشکین نقاب انداختند<sup>۱۲۵</sup>  
«خواجوی کرمانی» بیتی شبیه به این مضمون دارد :  
دوش چون در شکن طره شب چین دادند مژده آمدن آن صنم چین دادند (دیوان ص ۲۲۶)  
«خاقانی» نیز این موضوع را پرداخته است :  
دوش آن زمان که طره شب شانه کرد چرخ موی سپید دهر عبیرین خضاب شد (دیوان ص ۱۵۶)

### \* شه زنگی تبار

خسرو رومی تبارِ روز، بساط جنگ آراست و از ترس او شه زنگی تبارِ شب، مهره ستاره ها را از میدان برچید :

شد بساط آرای هیجا خسرو رومی نژاد مهره واجید از نهیب او شه زنگی تبار<sup>۱۳۴</sup>س آمدن روز و رفتن شب را «خاقانی» چنین تصویر کرده است :  
خسرو چین از افق ، آئینه چین نمود ز آئینه چرخ رفت زنگ شه زنگبار (دیوان ص ۱۸۲)

### (۲) الف: خورشید

#### \* تکمه زر

چاک کن جیب غم از ساغر زرین صبح که گریبان افق تکمه زر پیدا کرد<sup>۱۲۳</sup>س تشبیه خورشید به «تکمه زر» را در این بیت «ادیب الممالک فراهانی» می بینیم :  
نشاند مهرش از آفتاب تکمه زر از آن سپس که گریبان چرخ کرده رفو (دیوان ص ۳۹۵)

#### \* دلو طلایی ؛

در وصف علی «ع» میگوید: خورشید دلو چاه کوی رفعت توست و چرخه دولاب آن چرخ گردان است .

چاه کوی رفعتت را دلو زرین است مهر چرخه دولاب دور از چرخ گردان یافته<sup>۵۲</sup>س تشبیه آفتاب به دلو را در «شرف نامه نظامی» می بینیم :

برون رفت از چاه ، دلو آفتاب به ماهی گرفتن سوی حوض آب (شرف نامه ص ۳۷۵)

#### \* آئینه بیضا ؛

فلک از ترس تیر آه گوشه گیران، غم به سینه خود از خورشید آئینه ای بسته است تا در امان بماند :

به سینه آینه بندد فلک سحر، که ز آه اسیر گوشه غم ، تیر کارگر دارد<sup>۲۷۵</sup>ی

#### \* ید بیضای موسی چرخ

با تلمیحی زیبا به اعجاز حضرت موسی میگوید سحرگاهان ، صبح از آستین خود ید بیضایی ظاهر کرد :

چون در سحر پدید شد از صبح راستین موسی چرخ را ید بیضا ز آستین<sup>۴۵۵</sup>ی

#### \* صوفی ازرق پوش ؛

در مدح علی (ع) میگوید این صوفی ازرق پوش از سحرگاه آفرینش در خانقاه تو در دور سماع گردان است :

از سحرگاه ازل در خانقاه صفوتت هست این صوفی ازرق پوش در دور سماع<sup>۵۰۹</sup>ی

### \* نان خوان روزگار ؛

مردم همگی مهمان گردوند ولی او از روی خستت هر سحرگاه برای این همه مهمان تنها یک گرده نان (خورشید) به سفره مینهد:

خلق مهمانند گردون را، ز خستت هر سحر مینهد یک نان به خوان از بهر چندین میهمان<sup>۴۸۲</sup>ی در تعبیری دیگر این مضمون را به این شکل می‌آورد، آسمان در این وادی کهن به دنبال آدم می‌گردد برای همین است که هر روز قرص نانی به کمر مینبندد و جستجوی دیرین خود را سرمیگیرد :

آسمان جوید درین دیرینه وادی آدمی بسندد از بهر همین هر صبح قرصی بر میان<sup>۴۸۴</sup>ی

### \* کاسه گدایی ؛

شب هنگام گردون مناعت طبع دارد ، برای همین دستش پر از جواهر (ستارگان) است ولی سحرگاه که کاسه گدایی (خورشید) به دست میگیرد همه دارائیش را از دست میدهد : کاس میسازد کسی را بی درم بنگر چسان کیسه گردون تهی گردد چو گیرد صبح، کاس<sup>۸۱</sup>س

### \* طایر زرّین ؛

مرغ زرّین (خورشید) بال میگستراند و هر بیضه‌ای (ستاره‌ها) که در این آشیان سبز (فلک) هست در زیر بالهایش پنهان میشود :

در زیر بال طایر زرّین نهفته شد هر بیضه‌ای که بود درین سبز آشیان<sup>۴</sup>ی

«هلالی جعتایی» شاعر همعصر نظام این مضمون را این گونه پرداخته است : باز سبز آشیان زرّین پر کرد آهنگ چرخ ، بار دگر (مثنوی شاه و درویش ص ۲۳۹)

### \* معتکف مشرقی ؛

تمام شب خورشید در اعتکاف بود سحرگاه که از خلوت بیرون می‌آید به مقامی بس بلند دست می‌یابد و در اوج آسمان جای میگیرد :

بود به خلوت نهان، معتکف مشرقی مرتبه‌ای بس بلند یافت پس از اعتکاف<sup>۴۲۰</sup>ی

\* کهربا<sup>۱</sup> ؛ خطاب به حضرت علی (ع) می‌گوید فلک از تف قهر تو گویا به یرقان مبتلا شده است که کهربای خورشید به گریبان خود بسته است :

ز تفّ قهر تو دارد مگر فلک یرقان و گرنه از چه ز خورشید بسته کاهرباست<sup>۱۰۸</sup>س

### (ب) کسوف

\* داغ لاله ؛ از اثر قهر خداوند است که دل خورشید همانند داغ لاله سیاه شده است :

۱. صمغ درختی است که چون مالیده شود کاه را جذب کند، هر که باخود دارد از علت یرقان ایمن باشد. (دهخدا)

گهی از انکسافِ آثارِ قهرِ دهرِ فرسایشِ سیه‌سازد دل‌خور، چون درون لالهٔ حمرا<sup>۸۸</sup>س  
\* سیاهی مهر نگین ؛

کسوف نیست که آفتاب را تیره کرده بلکه خادم تو (علی «ع») نگین را با مرکب تیره کرده تا مهر زند :

نکرده است کسوف آفتاب را تیره که بهر مهر، سیه کرده خادم تو نگین<sup>۵۵</sup>س

### ۵) تصاویر ماه

الف) هلال ؛ در دیوان نظام تعابیر بسیاری از هلال به چشم میخورد ، شواهد زیر ابیاتی از تغزل یک قصیده است که در هر بیت برای هلال تصویر نو ساخته است.

گاه ماه نو همانند گوشهٔ سربند زربافتی است که در سر شاهد خوش قامتی بر فراز بام دیده میشود، گاهی هلال درین بحر نیلگون شبیه ماهی زردی است که در ظرفی تنگ جای گرفته و خمیده است ، گاهی به مانند خطی است که با پرگار آن را کشیده‌اند ولی آغاز آن با انجامش متصل نشده است ، گاهی شبیه ناخن رنگریزی است که مدتی دست به رنگریزی زده باشد (رنگ ناخنش کم باشد)، گاهی شبیه نیمهٔ پایین حرف لام است که آن را با نقرهٔ حل شده بر روی صفحهٔ سیمابگون نوشته باشند :

گهی چنانکه بود گوشهٔ عصابهٔ زر	ز فرق شاهد رعنا عیان ز گوشهٔ بام <sup>۹۰</sup> س
گهی خمیده درین بحر نیلگون گفتی	که ماهی است به مأوای تنگ کرده مقام
گهی چو دورهٔ پرگار کان بود دایر	هنوز ناشده آغاز را، قرین، انجام
چو پنج ناخن آن رنگرز نمودی گاه	که مدتی ننموده به کار رنگ اقدام
گهی به صفحهٔ سیمابگون همی گفتی	ز سیم حل شده مرقوم گشته دامن لام

### \* تحت الحنک<sup>۱</sup> ؛

گردون، ماه نو را مانند تحت الحنکی به زیر گلو بسته است زیرا تندباد روزگار چنان شدید است که تاج از تارک گردون نیز میرباید.

گشا چشم خرد، وز ماه نو تحت الحنک بنگر  
و در وصف حضرت (ع) میگوید :

بسته همچون زاهدان از ماه نو تحت الحنک بس که از سعی تو گردون، شرع را کرد امثال<sup>۱۳۰</sup>س

۱. یک پیچ از عمامه که از زیر زنج گذرانیده به سر پیچند . (دهخدا)

«منوچهری دامغانی» ترکیب «تحت الحنک» را در توصیف «طوق کبک» چنین به کار برده است:

کبک چون طالب علم است و درین نیست شکی      مسأله خواند تا بگذرد از شب سه یکی  
بسته زیر گلو از غالیه تحت الحنکی      پیرهن دارد زین طالب علمانه یکی  
(دیوان، مسمط نهم ص ۱۳۳)

### \* لب حوری بهشتی ؛

ماه نو شبانگاه در میان شفق چنان جلوه‌گری میکند که گویی لب حوری بهشتی است که شیر نوشیده و اثر آن بر لبش مانده است :

کند ظاهر، شبانگه ماه نو را در شفق، گویی      که با شیر و شکر آلوده در جنت، لب حورا<sup>۴۸</sup>س  
\* حاشیة نامه ؛ حواشی نامه قدر علی (ع) را عطارد با مقراض بریده است و آن مقراض بریده به شکل هلال ماه در فلک دیده میشود :

ز طرف نامه قدرت که مقراض عطارد کرد      شد آن شب بر فلک پیدا هلال روشن غرا<sup>۴۸</sup>س  
\* کلاه شکسته آسمان ؛

در شامگاه نبرد، فلک ملازم تو (حضرت علی ع) بود و در صف جنگاوران تو با افتخار کلاه خود را کج نهاده بود . کلاه کج نهادن کنایه از نخوت و فخر کردن است .

ملازم تو بود چرخ ، شامگاه قتال      ز ماه نو به صف کینه، بر شکسته کلاه<sup>۵۷</sup>س  
«صائب» ترکیب «کلاه شکستن» را در بیتی آورده است :

حسن چون آرد به جنگ دل، سپاه خویش را      بشکند بهر شگون اول کلاه خویش را  
(دیوان ج ۱ ص ۴۵)

### \* ناخن انگشت دوران ؛

همیشه ماه نو را به انگشت نشان میدهند ولی آوازه تو چنان در افلاک پیچیده است که روزگار نیز انگشت اشاره از آسمان به سوی تو گرفته است و ناخن او بر فلک دیده میشود :

بر جام آسمان نهد انگشت ماه نو      دوران که شد ز ناخن صیت تو پر طنین<sup>۵۹</sup>س  
\* برگ کاه ؛

گویا برگ کاه آرام بخش چشمی بود که از شوق میپرید! چشم شهاب از شوق تو میپرید گردون برای آرامش او برگ کاهی از ماه نو داد :

چشم شهاب دوش ز شوق تو میپرید      گردون ز ماه یک شبه اش داد برگ کاه<sup>۶۶</sup>س  
زین غم پرید چشم فلک سالها از آن      چسبیده بر وی از مه نو پرکاه شد<sup>۱۵۳</sup>س

«صائب» این مضمون را چنین گفته است :

شریف را به خسیس احتیاج می افتد که برگ کاه بود داروی پریدن چشم  
(دیوان ج ۵ ص ۲۷۷)

### \* کلید قلعه آسمان ؛

در وصف علی (ع) میگوید، کوتوال دهر سرکش از ترس تو هرامه کلید قلعه های فلک را به  
تو تقدیم می کند :

کوتوال دهر سرکش بس که اندیشد ز تو از هلال آرد فرو هر مه کلید این قلاع<sup>۷۲</sup>س

### \* دندان ارقم گردون ؛

اعتمادی به گردون نیست چرا که برای آسیب رساندن به انسانها دندان مار دورنگ گردون  
تیز شده است :

چه اعتماد به گردون که هست بهر گزند هلال یکشبه، دندان ارقم گردون<sup>۱۴۴</sup>س

### \* کبوتر نامه بر ؛ استخوان پهلوی سپهر ؛

در وصف علی علیه السلام میگوید، این ماه نو نیست که به مغرب مایل شده است بلکه برای  
بردن نامه قدر تو چرخ ، بسان کبوتری نامه بر راهی شده است و یا این که سر پنجه قهر تو  
سپهر را به هم فشرده و استخوان پهلوی او را خم کرده است :

مه نو نیست که گردیده به مغرب مایل نامه قدر تو را چرخ، کبوتر شده است  
<sup>۱۷۵</sup>س

یا نه، سر پنجه قهرت به هم افشرده سپهر عظم پهلوی سپهر است که چنبر شده است

### (ب) هاله

### \* گرد عنبر سارا ؛

که از جاروب فراشان صحن مرقد علی (ع) بر چهره ماه گرد عنبر «غبار هاله» نشسته است :  
و آن که از جاروب فراشان صحن مرقدش بر عذار ماه گرد عنبر سارا نشست<sup>۴۹</sup>س

### \* گریبان ماه ؛

هاله ای در کار نیست بلکه ماه کامل سربه گریبان فرو برده است گویا در اندیشه مدح  
شاهنشاه (حضرت علی علیه السلام) است:

در هاله ، مه بدر، برد سر به گریبان گویا که کند مدح شهنشاه ، تخیل<sup>۲۸</sup>س

### \* هاون ؛

باد صبا در هاون هاله غالیه سایه کرده و هنوز غبار آن در هاون هاله پیداست :

سوده است صبا غالیه در باغ و نماید در هاونِ هاله اثر غالیه سایه<sup>۱۴۷</sup>س

ج) بدر

\* نان تنور فلک ؛

خطاب به علی(ع) میگوید : اگر لطف تو آبی به آتش قهرت نمیزد قرص ماه در تنور فلک میسوخد:

اگر نه لطف تو آبی زدی بر آتش قهر درین تنور نیماند قرص ماه عجین<sup>۵۵</sup>س

د) خسوف

\* سیاهی اثر مشیت ؛ ماه شبی خواست که در بارگاه علی(ع) وارد شود مشتی از دربان علی(ع) خورد و رویش سیاه شد :

خواست مه تا سر زند در بارگاه تو شبی آن سیاهی بر عذار از مشیت دربان یافته<sup>۵۱</sup>

\* سندان فلک ؛ فلک برای این که شمشیر جهاد علی(ع) را بسازد از ماه منخسف ، سندانی ساخت :

تا شود بر چرخ ، شمشیر جهادت ساخته شکل ماه منخسف را دهر سندان یافته<sup>۵۲</sup>س

\* غلام و کنیز ؛ ماه و خورشید برای اینکه لایق کنیزی و غلامی علی (ع) شوند رخسار خود را سیاه کرده‌اند:

رخسار مهر و مه ز گرفتن شود سیه تا این کنیز باشد و آنت بود غلام<sup>۴۶</sup>س

انوری نیز در مدح سلطان سنجر از خسوف چنین تعبیری دارد :

بر امید آن که از روی قبول رفعت چتر تو یابد جرم ماه

پوشد اندر عرصه‌گاه هر خسوف کسوتی چون کسوت چترت سیاه (دیوان ص ۴۰۸)

\* درم ناسره ؛

ماه دچار خسوف نشده است بلکه قهر ممدوح درم ناسره ماه را در کوره چرخ سوزانده است : نیست مه منخسف از دور که در کوره چرخ درم ناسره را قهر تو آذر شده است<sup>۱۷۵</sup>س

۴. الف : ستارگان

\* دندان گردون ؛ در وصف بیوفایی دنیا میگوید: هر شب دندانهای گردون آشکار میشود چرا که بر تاج کیخسرو و مسند دارا که با باد فنا داده است میخندد:

شود دندان گردون هر شبی ظاهر که میخندد گهی بر تاج کیخسرو گهی بر مسند دارا<sup>۴۶</sup>س

آسمان با این همه دندان خود گره از کار فروبسته کسی نگشاد :

سپهر با همه دندان اختران ، هرگز گره ز کار فرو بسته کسی نگشاد<sup>۸۲</sup>س

### \* عرق چرخ ؛

آسمان برای آن که عنبر شب را بسوزاند، مجمر طلایی خورشید را به زیر دامن خویش گرفت و از گرمای این مجمر قطرات عرق (ستاره ها) در چهره اش پیدا شد :  
آسمان بهر عطر عنبر شب      زیر دامن گرفت مجمر زر<sup>۱۲۳</sup>  
قطرات عرق شدش پیدا      بر تن از تف و تاب آن مجمر  
انوری این مضمون را به این شکل پرداخته است :

هر صبحدم بسوزد بهر بخور او      مشک سیاه شب را در مجمر آفتاب  
کامل ز ذات اوست خردپرور آدمی      قاهر ز وجود اوست گهرپرور آفتاب (دیوان ص ۲۰)

### \* زورق سیمین ؛

زورق سیمین ستاره ها در بحر بیکرانه صبح غرق میشود :  
چندین هزار زورق سیمین که بود، گشت      هنگام صبح غرقه درین بحر بیکران<sup>۸۷</sup>  
ترکیب «زورق سیمین» را قآنی در این بیت به کار برده است :

بدان خدای کزین بحر باژگون هر شب      هزار زورق سیمین نماید از اختر  
بدان مشاطه که بر چهره عروس جهان      فرو هلد به شب تیره عنبرین چادر (دیوان ص ۲۷۲)

### \* ریگ ؛

ستاره ها مثل ریگ تشنه خون انسانها هستند:  
ستارگان سپهرند بی سبب ، شب و روز      چو ریگ تشنه به باران، به خون ما مشتاق<sup>۱۱۴</sup>

### \* گرد و غبار ؛

هنگام غروب خشت آفتاب بر خاک می افتد و گرد ستاره ها به آسمان بلند میشود :  
خشتی افتاد زین بنا بر خاک      خاست گرد از سراچه اغبر<sup>۱۲۳</sup>

### \* نقد دغل ؛

از بیم ضبط امام علی (ع) است که صراف آسمان سکه ناسره ستاره ها را شب هنگام بیرون می آورد:

ستاره نقد دغل بوده کآسمان آن را      ز بیم ضبط تو می آورد برون شب تار<sup>۱۶۷</sup>

### ب : شهاب

\* رشته های بی که در کارگاه بافندگی ، استاد تقدیر شب تا سحر بر صفحه زنگارگون آسمان میکشد :

دواند رشته بود شهاب ، استاد تقدیرش      شبانگه تا سحرگاهان براین زنگارگون دیبا<sup>۴۶</sup>

\* خط بطلان که دبیر فلک بر احکام میکشد:



به حکم توست که افلاک را خط بطلان کشد دبیر قضا از شهاب بر احکام<sup>۸۷</sup>

**\* اشک ستاره ؛**

دود شب حجره گردون را پر میکنند و از چشم ستاره ها تا صبح اشک شهاب میریزد :  
حجره گردون پر از دود شب آمد و اختران تا سحر از دیدگان اشک شهاب انداختند<sup>۱۲۵</sup>س

**\* طناب نجات ؛**

خورشید در دریای غرب غرق میشود و برای نجاتش از هر سو طناب از شهاب می‌اندازند:  
مهر در دریای غرب افتاد وز شکل شهاب بهر استخلاصش از هر سو طناب انداختند<sup>۱۲۵</sup>س

**\* عرق چهره چرخ ؛** هر چرخ به یاد خرگاه رفیع حضرت علی(ع) می‌افتد از شرم عرق بر  
چهره‌اش جاری میشود :

یاد می‌آرد ز خرگاه رفیعت وز شهاب میدود هر سو عرق بر روی چرخ از انفعال<sup>۱۳۰</sup>س

**ج: خوشه پروین**

**\* سبحة ؛**

بر روی مصلائی نماز نقشهایی از محراب یا بقاع متبرکه میدوختند که این نقشها برای  
مدتهای طولانی حفظ میشد فرشتگان نیز برای حفظ خوشه پروین آن را بر مصلائی نیلی  
فلک بسته‌اند:

حفظ هر چیز یست اولی ، قدسیان زین واسطه سبحة پروین برین نیلی مصلا بسته‌اند<sup>۷۱</sup>س  
جامی شاعر هم روزگار نظام در منظومه « تحفه الاحرار » این تشبیه را در بیتی چنین سروده  
است :

سبحة پروین ز کف آویخته اشک ستاره به سحر ریخته ( تحفه الاحرار ص ۵۰۷ )

**د : کیوان**

**\* کوتوال فلک ؛** پیری به نام کیوان به کوتوالی قلعه آسمان نشسته است :

بر اوج کنگره این قلاع قلعی رنگ به کوتوالی بنشسته پیر کیوان نام<sup>۹۰</sup>س

**\* هندو ؛**

پیل گردون که بود بارگی مطبخ تو از پی حفظ ، برو هندوی کیوان باشد<sup>۱۰۴</sup>س

**ذ : فرقدان ؛**

نماد بلندی و اوج است ولی برای در برابر عظمت حضرت علی(ع) همانند دو نقطه ای است که بر روی حرف قاف قدر او گذاشته‌اند :

هست ترا فرقدان بر زبر قافِ قدر چون دو نقطه کان بود لازمه حرف قاف<sup>۴۳</sup> و در تعلیلی زیبا میگوید، تقدیر برای دیدن مقام رفیع تو دیدگانش را بر روزنه فرقدان نهاده است :

در دیدن مقام رفیع تو دیدگان تقدیر، بر دو روزنه فرقدان نهاد<sup>۳۵</sup>

### (۵) کهکشان

\* صف جنگاوران ؛ جنگجویان آسمان(کواکب) در مقابل اهل زمین صف بسته‌اند: اختران پیوسته در جنگند با اهل زمین کهکشان آمد صفی کز بهر هیجا بسته اند<sup>۷۰</sup>

### نتیجه

بسامد فراوان کاربرد حسن تعلیل در قصاید مدحی نظام این واقعیت را روشن می‌سازد که بهترین ابزار ادبی و شیوه هنری شاعر برای ستایش ممدوح آن است که برای هر پدیده‌ای که علت ادبی و توجیه عقلانی ندارد، از حسن تعلیل آمیخته با اغراق و مبالغه و غلو استفاده کند و هر ناممکنی را به یاری این صنعت ممکن سازد.

آنچه در این مقاله مطرح شد تنها نمونه‌هایی بود از بهره‌گیری شاعر از این شگرد بیانی که در مواردی نیز با شعر شاعران قبل و بعد از نظام مقایسه شد، حسن تعلیل در شعر نظام محدود به تصاویر فلکی نیست و دیوان نظام استرآبادی آکنده از ابیاتی است که هر کدام تابلویی زیبا و نگاره‌ای بدیع است. او با بهره‌گیری از علت سازی(حسن تعلیل) نوین، مناظر قدیم را بصورتی دگر نقش زده است. استفاده گسترده از فنون بیانی و بدیع معنوی و لفظی موجب شده با وجود محدودیت در موضوع مدح، شعرش از تکرار و ابتذال موضوعی مصون بماند.

### منابع

۱. المعجم فی معاییر اشعار عجم، شمس الدین محمد بن قیس الرازی، ۱۳۸۸، تصحیح علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی و تصحیح مجدد استاد مدرس رضوی و تصحیح مجدد دکتر سیروس شمیسا، تهران، نشر علم.
۲. امثال و حکم، دهخدا، ۱۳۷۷، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۳. بیان، شمیسا، سیروس، ۱۳۷۴، تهران، انتشارات فردوس.

۴. تاریخ ادبیات در ایران ، صفا ، دکتر ذبیح الله ، ۱۳۶۹، تهران ، فردوس .
۵. ترجمه اسرار البلاغه جرجانی ، تجلیل ، جلیل ، ۱۳۷۴، تهران ، انتشارات دانشگاه تهران .
۶. ترجمه و تلخیص انوار الربیع فی انواع الدبیع (پایان نامه کارشناسی ارشد) حق جو ، سیاوش (۱۳۷۴) دانشگاه تهران .
۷. جام جم اوحدی مراغی ، ۱۳۰۷، تهران ، فردوسی .
۸. جمشید و خورشید ، سلمان ساوجی، ۱۳۴۸، به اهتمام ج، پ، آسموسن، فریدون وهمن ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب .
۹. دیوان، ادیب الممالک فراهانی ، ۱۳۷۸، تصحیح مجتبی برز آبادی فراهانی ، تهران، فردوس .
۱۰. دیوان اشعار نظام الدین استرآبادی ، نسخه خطی شماره ۸۲۶ کتاب خانه مجلس شورای اسلامی .
۱۱. دیوان اشعار نظام الدین استرآبادی، نسخه خطی شماره ۲۵۱۴/۱ کتاب خانه ملی .
۱۲. دیوان انوری ، ۱۳۶۴، تصحیح سعیدنفیزی ، تهران ، انتشارات سگه .
۱۳. دیوان خاقانی شروانی ، تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی، ۱۳۷۳، تهران، انتشارات زوار .
۱۴. دیوان خواجهی کرمانی ، ۱۳۶۹، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران ، انتشارات پاژنگ .
۱۵. دیوان سلمان ساوجی، ۱۳۳۶، به اهتمام منصور شفق ، تهران ، انتشارات صفی علیشاه .
۱۶. دیوان صائب تبریزی، تصحیح محمد قهرمان، ۱۳۷۱، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی .
۱۷. دیوان عطار نیشابوری ، تنظیم و نمونه خوانی و نظارت : جهانگیر منصور ، ۱۳۸۶، تهران . انتشارات نگاه .
۱۸. دیوان قانی شرازی ، ۱۳۳۶، تصحیح محمد جعفر محبوب، تهران ، انتشارات امیرکبیر.
۱۹. دیوان محتشم کاشانی ، ۱۳۷۰، تصحیح دکتر سید حسن سادات ناصری ، تهران ، انتشارات سنایی.
۲۰. دیوان منوچهری دامغانی ، ۱۳۹۰، تصحیح عزیزالله علیزاده ، تهران ، انتشارات فردوس .
۲۱. دیوان وحشی بافقی، ۱۳۶۸، تصحیح محمد عباسی ، تهران ، فخر رازی .
۲۲. دیوان هلالی جغتایی، پادشاه و درویش و صفات العاشقین ، ۱۳۳۷، تصحیح سعیدنفیزی ، تهران ، انتشارات سنایی .
۲۳. شرح درد اشتیاق، تجلیل ، جلیل ، ۱۳۸۷، تهران ، انتشارات سروش .
۲۴. شرف نامه نظامی گنجوی ، ۱۳۸۰، تصحیح برات زنجانی ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ اول.

۲۵. فنون بلاغت و صناعات ادبی ، همایی ، جلال الدین ، ۱۳۷۳ ، تهران ، نشر هما .
۲۶. کلیات سبک شناسی ، شمیسا ، سیروس ، ۱۳۸۶ ، تهران ، نشر میترا .
۲۷. لغت نامه دهخدا ، علی اکبر ، نسخه نرم افزاری .
۲۸. معانی ، شمیسا ، سیروس ، ۱۳۷۳ ، تهران ، نشر میترا .
۲۹. معانی و بیان ، تجلیل ، جلیل ، ۱۳۷۶ ، تهران ، مرکز نشر دانشگاهی .
۳۰. هفت اورنگ جامی ، ۱۳۷۸ ، تصحیح جابلقا داد علیشاه ، اصغر جانفدا ، ظاهر احراری ، حسین احمد تربیت ، زیر نظر دفتر نشر میراث مکتوب .